

---

# سقوط مغرب زمین

---

## گردهای در مرفولوژی جهان تاریخ

---

### تعبیر يك پهلو از تصویر تاریخی دنیای عتیق

از چنین «دید جهانی» میتوان در وهله اول - اگر بخواهیم به اقدام سبک تر و محدودتری مبادرت ورزیم - موقعیت و سرنوشت امریکا و اروپای غربی را در فاصله ۱۸۰۰ تا ۲۰۰۰ به روش ریخت شناسی (مرفولوژی) تعیین نمود. قبلاً باید در طول مدت این دوره در قلمرو فرهنگ مغرب زمین وجه و معنا و اغراض استعاری (سمبولیک) و آلی زبانهای سیاسی و هنری و روحی و اجتماعی آن مشخص گردد. از ملاحظه و مشاهده ای تطبیقی میتوان به تشابه این دوره با دوره یونانی و خصوصاً شباهت اوج این عصر که ممیزش جنگ جهانی باشد با تحویل عصر یونانی به دوره رومی پی برد. عصر رومی با مشخصاتی چون حس واقع بینی و بی نبوغی و بربریت، و انضباط و اهل عمل بودن، و پروتستان مآبی و پروسی گری - برای ما که ناگزیر از مقایسه و تطبیق هستیم در آینده همواره حکم مفتاح فهم فرهنگ مغرب زمین را خواهد داشت.

روم و یونان به مثابه الگویی هستند که بر طبق آن سرنوشت کنونی ما که در حال ختام وافول است از آن تقدیری که در پیش داریم متمایز میگردد. نقش این بود که تاکنون و در تاریخ عهد عتیق آن تحول و تطوری را دیده باشیم که جفت کامل عیار فرهنگ اروپای غربی است، و گرچه در جزئیات و امور سطحی متفاوت است باز از لحاظ کشش و التهاب درونی که ارگانسیم را بمقاومت در مقابل سیر تکمیلی خود تحریص میکند قرینه ماست. لیکن تعبیراتی که تاکنون از چهره تاریخی دنیای عتیق شده و مبنای کار ما قرار گرفته همه يك جانبه و سطحی و مغرضانه و نارسا و بی شمول بوده است. زیرا ما که با پیشینیان عهد عتیق احساس بستگی و خویشی زیاده از حدی میکنیم و به رعایت حال کار خود را آسان میسازیم، تحقیقات فلسفی و مذهبی ما و فعالیت های هنری و اجتماعی و انتقادی قرن نوزدهم حقاً نه برای این بود که نمایش های آخیلوس Aschylus و حکمت افلاطون و ماجرای آپولو و دیونیزوس و مدینه اخلاق و سزار مآبی را بما بیاموزد؛ بلکه به عکس برای این بود که سرانجام ما احساس کنیم چقدر این کیفیات و امور از ما بیگانه و دورند، شاید دورتر از خدایان مکزیکی و معماری هندی. عقاید و آراء ما درباره فرهنگ «یونانی - رومی» مدام میان دو نهایت نوسان کرده اند. مقتصدان و سیاستمداران و حقوقدانهای ما تمایل خاصی دارند که از «پیشرفت» بشریت امروزی ملاکی برای داوری گذشته ها بسازند. در عوض، هنرمندان و شعرا و علمای فقه اللغه و فلاسفه هم دیدگاه مطلق دیگری از ازمینه گذشته اختیار

میکنند و از منظر آن متقابلاً روزگار کنونی را محکوم میسازند. پراگماتیستها مدعی اند که علت پایین رفتن يك کفه ترازو، بالا رفتن کفه دیگر است. البته استدلال زورمندی است در اینجا سروکارمان طبیعت با مقوله علت و معلول است: پدیده های جنسی و اجتماعی و سیاسی بعنوان علت؛ و امور مذهبی و روحی و هنری بمنزله معلول. اما نظریه سازان برعکس نشان میدهند. و درست مثل دسته اول بایقین قاطع که بالا رفتن يك کفه معلول پایین رفتن کفه دیگر است. هر دسته بنوبه خود همچنانکه مقوله علت را نصب العین ساخته ثابت میکند که دسته دیگر روابط حقیقی امور را نمی بیند یا نمی خواهد ببیند. ماتریالیستها هم در این مورد بسیار ایده آلیست و کجرو و خوش باورند، و بی آنکه بدانند و یا بخواهند نظرات و آراء خود را تابع خواهش دل میکنند. در واقع قوی ترین و بهترین متفکران ما یکسره و بدون استثناء در مقابل تمثال دنیای عتیق به تواضع و احترام پشت خم کرده اند و از هر انتقاد پر دامنه و برنده ای سر باز زده اند. هر گونه تحلیلی که ما از عهد عتیق کرده ایم در اثر پرهیز و هراس همواره تار و مه آلود بوده است. در سراسر تاریخ نمونه دومی نمی بینید که در آن فرهنگی چنین جذبه دار به ستایش فرهنگ دیگری برخاسته باشد. اینکه ما چنین در رؤیا و خواب و خیال، عهد عتیق و زمان نو را از طریق قرون وسطی بهم گره میزنیم و این دوره هزار ساله کم ارزش و تحقیر شده را در این میانه نادیده میگیریم خود نمونه کوچکی از همین پارسایی و پرهیز ماست. ما فرنگی های غربی بر اثر همین نگاه یکسره به این نمونه و سرمشق پر شکوه که دل و جرأت آفرینندگی به ما داده است، صفا و استقلال هنر خود را قربانی محراب دنیای عتیق کرده ایم. بر هر تصویری که خود از رومیها و یونانیان ساخته ایم هر بار آن رنگی را نهاده ایم و احساس کرده ایم که خود فاقد و یا آرزومند آن بوده ایم. روزی برسد که روان شناسی پرمایه و ژرف بین، تاریخ بر تقدیر این خواب و خیالها را که بنام تاریخ عهد عتیق مایه فخر و مباهات ما بوده چنان حکایت کند که مات و مبهوت بمانیم.

آنچه گوته از معابد *Pestum* و *Segesta* ( ۱۱ ) و آثار هنری یونان میگوید ناشی از هول زدگی و دستپاچگی است و یقیناً در آن هنگام که دنیای عتیق با جسم و جان هیولای خود در مقابل او قد برافراشته، وی نیز خود را باخته و بالنتیجه در شناختن عاجز مانده است. این کیفیت به طور کلی شاخص احساس، و حال و درک روانی ماست از تاریخ. در واقع ما نه تأثرات بیگانه، بلکه تأثرات شخصی خود را میخواهیم و آنچه ما دنیای عتیق مینامیم همان افق تاریخی است که از جان و دل ما برون آمده و از خون ما تغذیه کرده و پرورده شده، و جز شبح و بت خود ساخته ما چیز دیگری نبوده است. ما در پاتق ها و محافل فکری خودمان از وصف بی پروای شهر های بزرگ دنیای عتیق و کثافت و رجاله بازی و جنجال و قلدری و الواطی و بچه بازی و فساد و هرزگی مجالس بزم و عیش سزار کیف میکنیم و سرمست میشویم، اما از نظیر واقعی آن دردنیای امروزی خود شکایت داریم. - به نیچه گوش کنید: «شهر های ما برای زندگی نامناسبند،

۱۱ - دو شهر باستانی روم، اولی در ۴۰ کیلومتری ناپل و دومی در جزیره سیسیل -

از هر دو خرابه هایی باقی ست - مترجم.

در آن ها مردمان جوشی و ملتهب پر فراوانند ، از « چنین گفت زرتشت » . - روشنفکر های ما شیوه دولت روم را میستایند آن وقت کسی را که از هر گونه تماس با زندگانی عمومی و متعارف امروزی نپرهیزد تحقیر میکنند . طبقه ای از خبرگان داریم که برایشان مقایسه میان سیرك بیزانس و میدان ورزش انگلیسی ، یا میان نیزه رومی و سر نیزه پروس ، حتی کانال سوئز برحسب اینکه آنرا یکی از فراغنه یا مهندسی امروزی ساخته باشد ، چنان قدرت سحاری دارد که هر چشم بیداری را یقیناً خواب خواهد کرد . این آقایان فلان کشتی را در صورتی مظهر شور و جنبش آدهی و نمودار انرژی حیاتی میدانند که نرون اسکندریه ای آنرا اختراع کرده باشد . آری در برابر اینها گفتگو از دستگاه حرارت مرکزی و فن دفتر داری رومی به جای حکایت مراسم مذهبی یونانی بزرگ ما در کوهستان « Pessinus » کفر محض است . اما ما بقی نیز همینطور می بینند ، و گمان میکنند در صورتی میتوان به اعماق و خفایای این فرهنگ بیکانه دست یافت که فارغ و بی خیال یونانیان را نظیر خود بگیرند و با این الگو آنها را مطالعه نمایند . و وقتی هم که به استنتاجات روان شناسی دست میزنند در چنان دستگاه مسخره ای از تطابق ها و تعیینات بحرکت در میانند که روح دنیای عتیق را مطلقاً لمس هم نمیتوانند کرد . اینها حتی بوهم نبرده اند که الفاظی نظیر « جمهوری » ، آزادی ، دارایی ، در دنیای عتیق از یکسو و در جهان ما از سوی دیگر باموری اطلاق میشدند و می شوند که باطناً دور ترین خویشاوندی میباشند .

فرقی نمی کند که گذشته را بادیده « دون کیشوت » ببینیم یا با چشم « سانچو پانچا » . هیچیک مهتدی به مراد نیست . هر کس خود را مجاز دانسته آن، قسمتی از جهان عتیق را از متن کار به نقش در آورد و برجسته سازد که بامنظور وی مناسب تر بوده و تصادفاً به بهترین وجه بر آن منطبق میشده ، چنانکه نیچه به فلاسفه ما قبل سقراط نظر دارد ، و مقتصدان ملی و سیاستمداران به ترتیب به عصر یونانی و جمهوری رومی متوجهند و شعراء هم بالطبع به دستگاه حکومت .

پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اسوالد شپنگلر *تألیف* جامع علوم انسانی  
(ترجمه ی آرامش دوستدار)